

## دیدار با خداوند

### موعظه ی آخرین یکشنبه ی قبل از ظهور عیسی مسیح دوم قرن‌تین باب ۴ آیات ۶ الی ۱۰



زیرا همان خدایی که فرمود: نور از میان تاریکی بدرخشد، نور خود را در دل های ما نیز تاباند، تا درک کنیم که این نور نور پر جلال او است که از چهره ی عیسی مسیح می درخشد. اما این گنج گران بها یعنی قدرت انجام این خدمت روحانی در ظرف های نابود شدنی، یعنی در بدن های ضعیف ما قرار دارد تا همه بدانند که قدرت عظیم پیغام ما، از سوی خدا است نه از سوی خودمان. زحمات از هر طرف بر ما فشار می آورند اما ما از پا در نمی آییم. از مشکلاتی که برای ما پیش می آید دچار حیرت می شویم، چون علت آن را درک نمی کنیم، اما هیچ گاه دلسرد نمی شویم و از خدمت خدا دست نمی کشیم. مردم ما را آزار می دهند، اما خدا ما را هرگز تنها نمی گذارد. زمین می خوریم اما به یاری خدا باز برمی خیزیم و به پیش می رویم.

خدا کجا است؟ این سوالی سوالی نیست که تنها کودکان آن را از دیگران می پرسند بلکه سوالی است که بزرگ سالان نیز تا کنون آن را میپرسند و می خواهند بدانند که آیا می توان خدا را با چشمان انسانی دید و حس کرد؟! تمایل برای دیدن خداوند چیز جدیدی نیست. حتی موسی نیز می خواست خداوند را با چشمانش ببیند اما این غیر ممکن بود که بتوان خداوند را با چشمان انسانی دید. در اسلام گناه است که خداوند را ترسیم کرد: برای مثال مایکل آنجلو کفر کرده است که خداوند را به عنوان یک پیر مرد نقاشی کرده است. حتی مسیحیانی نیز وجود دارند که دوست دارند به تصویر کشیدن خداوند ممنوع باشد.

عیسی مسیحی فرماید: کسی که من را می بیند خداوند را دیده است. و شمعون پیر نیز شعری را در این باره سروده است که ما امروزه آن را به صورت هفتگی در مناجات های نان و شرابمان در کلیسا می سراییم: چشمان من راه نجاتم را دیدند. اما ما از عیسی مسیح چیزی مانند عکس ویا فتو کپی نداریم. پس دیدن خداوند چه می شود؟

ما می توانیم خدا را ببینیم اما تنها در ضعف ها و سختی ها.

در ضعف ها و سختی ها؟ چگونه می توان این را درک کرد؟ برای درک این مساله پولس مثالی از عهد قدیم را بیان می کند. در آن انسان به مانند یک کوزه ی سفالی تشبیه شده است که ساخته ی خداوند است. کوزه ی سفالی در زمان قدیم وسیله ای بود که انسان ها به کمک آن از چاه آب می کشیدند و یا در آن آب نگه داری می کردند. این طبیعی است که یک کوزه ی سفالی طول عمر محدودی دارد. هر زمان ممکن است خراب یا بشکند و مجبور به دور انداختن آن بشویم. در خیلی از کاوش های باستانی قطعه های کوچک و بزرگی از این کوزه های سفالی یافت می شوند که زمانی کاربرد داشته اند. و دقیقاً این مقایسه را پولس برای ما انجام می دهد. زندگی ما نیز دقیقاً همانند این کوزه های سفالی است. زندگی ما فرایندی متداوم در دوره ای محدود است. پس از اتمام زمانمان ما نیز به مانند این کوزه های شکسته جایی دفن میشویم. آیا در آنجا مکانی برای کار ها و چیز های الهی وجود دارد؟ پولس سستی انسان ها را در مقابل چشمان ما ترسیم می کند و به وسیله ی آن توهم خطرناک ما به این موضوع از بین می رود. اما هنوز ممکن است که ما عقل انسانی حس انسانی و یا قدرت انسانی را الهی تصور کنیم. قرن‌تینان دقیقاً همین کار را کردند. آنان روح و عقل انسانی را الهی تصور کردند. انسانها فکر می کردند که آنان به خوبی جرقه ی الهی را در خود دارند و تنها نیاز است که این جرقه روشن شود. پولس میگوید نه این طور نیست. ما تنها به مانند یک ظرف شکسته هستیم. و نه بیشتر از آن.

و خداوند می تواند با این چنین ظرف های شکستنی چیز های خوبی را شروع کند. همان خدایی که آسمان و زمین را از هیچ بنا کرد می تواند همچنین از زندگی این انسان های آسیب پذیر و شکستنی نیز نور و زندگی دوباره بسازد. عیسی

مسیح این شکستنیبودن را از بدن و زندگی ما پاک نمود. او تنها این کار را بخاطر این که او نیز با ما باید می‌مرد انجام نداد. نه او خود نیط دوباره به عنوان یک انسان شکستنی از مردگان دوباره برخاست. کهما نیز بتوانیم برخیزیم. خداوند می‌خواهد در تاریکی زندگی کند اما در عین حال آشکارا نیز وجود دارد. شاعری به نام کلپر این را گفته است. در کریسمس خداوند می‌خواست به عنوان یک کودک در کالسکه تبدیل شود. امروزه او می‌خواهد در انسان‌ها زندگی کند با روح و نور خویش. بنا بر این ما نیز می‌توانیم نور باشیم. برای خودمان و دیگران. ما می‌توانیم این را انجام دهیم حتی زمانی که ما کاملاً صدمه دیده و از هر طرف تحت فشار باشیم. بنابر این ما می‌بینیم که عیسی مسیح در کوزه‌های سفالی شکسته ای چون ما می‌تواند بدرخشد.

برای دیگران همانند نورو چراغ راه باشیم وظیفه‌ی ما به عنوان یک مسیحی می‌باشد. اعتقاد ما باید همانند نور راه انسان‌های دودل را روشن سازد و برای آنان امیدی نوبه وجود آورد. عیسی مسیح در موعظه‌ی سر کوه می‌فرماید: شما چراغ‌های جهان هستید. به همین دلیل خداوند این چراغ را در قلب‌های ما نیز روشن نموده است.

ما او و روشنابیش را در مواقع ضعف و سختی می‌بینیم. تمامی این‌ها را سورن کیرگگارد در یک عکس توصیف نمود: دو نفر به تیاتر می‌روند. پادشاه با کالسکه ای بسیار روشن می‌آید. یک کالسکه‌ی روشن دیگر می‌رود و کالسکه دیگری او را دنبال می‌کند. تمان کوچه‌ها و مسیر حرکت شاه چراغانی شده اند که در زمان عبور شاه همه جا روشن باشد. کس دیگری نیز به تیاتر می‌رود. دیگری پیر مردی است که در کوچه پس کوچه‌های تاریک با پای پیاده به سمت تیاتر می‌رود. در این جا کیرگگارد می‌پرسد: کدام یک از این دو آسمان را بهتر می‌توانند ببینند؟ آن پادشاه خود همه جا را نورانی کرده و به این سبب چشمانش بسته شده و نمی‌تواند نور خداوند را ببیند اما آن پیر در تاریکی است اما می‌تواند به خوبی نور خداوند را ببیند.

هر وقت که بحث شناختن خداوند باشد انسان‌ها به مانند این شاه کور شده و قادر به شناسایی وی نیستند. آنان می‌خواهند خود به تنهایی بدرخشند به جای خداوند متعال. فریسیان قبل از این که خدا را بشناسند بسیار به قوانین خود مطمئن بودند اما قانون خداوند قانون درست است نه آنان. آنان فکر می‌کردند که با جمع آوری خراج و مالیات کار درستی را انجام می‌دهند چون با آنان برای خود چراغ‌های بزرگتری برای روشن کردن راه و زندگی‌شان می‌ساختند و این آنان را کور ساخته بود. و فریسیان به قدری از زرق و برق خویش کور شده بودند که دیگر نور خداوند را نمی‌توانستند ببینند.

پولس کار‌های خود در انجیل به صورت نوری در ضعف ناتوانی توصیف می‌کند. او خود را چیزی جز کوزه‌ی شکسته‌ی خالی نمی‌داند. منظور پولس در این باره روشن نیست. شاید به دلیل این سختی‌هایی که در زمان رسالتش کشیده است بوده باشد. شاید او نمی‌توانسته به مانند دیگران با کلماتی قابل درک و فهم تر حرفش را بیان کند. به همین دلیل قرننیان به او توجهی نمی‌کردند و او را تحقیر می‌نمودند. به همین دلیل آنان جلال و شکوه خداوند را متوجه نشدند. این اتفاق نیست. این روش خداوند است که ابتدا راهش را برای ضعیفان و بی‌چارگان روشن می‌کند. در واقع عیسی مسیح همان خداوند است که در غالب یک انسان شکستنی به دنیا آمده است. کلام او نیز بسیار سازگار با زبان انسان‌های زمان خود است. به همین دلیل زبان او برای مردم قابل فهم بود و مردم آن را متوجه می‌شدند. انسان نمی‌تواند عیسی مسیح را با کلماتی که می‌گفت به عنوان خداوند شناخت. و همچنین در غسل تعمید و در مراسم نان و شراب نیز به هم چنین نمی‌توان فهمید که این خون و بدن عیسی مسیح است اما به راستی که این چنین است.

و اما چگونه انسان‌های ضعیف می‌توانستند عیسی مسیح را ببینند را پولس به تنهایی می‌تواند بهتر تعریف کند. از زمانی که او شایول نام داشت و مسیحیت را دنبال می‌کرد باید می‌دانست که عیسی مسیح کی است و مسیحیان چه کسانی هستند. خدایان زمینی چشمان او را کور کرده بودند. اما در اینجا نور وجود عیسی مسیح در قلب پولس شروع به روشنایی کرد. این که چه چیزی در راه دمشق اتفاق افتاد ما را به یاد کلام خداوند قادر و متعال می‌اندازد. آن به روشنایی تبدیل می‌شود... عیسی مسیح او را در راه دمشق دید و نور وجودش در قلب پولس رسول شروع به تابش نمود. زندگی او تغییراتی کرد. اما برخی از چیزها همان طور باقی ماندند. پولس می‌بایست تا همیشه در ضعف‌های انسانی خود باقی می‌ماند و از آنها رنج می‌برد اما با این حال او جلال و عظمت خداوند را در قلب خود نگاه داشت.

و پولس تمام این‌ها را در این قسمت خلاصه کرده است:

زحمات از هر طرف بر ما فشار می آورند اما ما از پا در نمی آییم. از مشکلاتی که برای ما پیش می آید دچار حیرت می شویم، چون علت آن را درک نمی کنیم، اما هیچ گاه دلسرد نمی شویم و از خدمت خدا دست نمی کشیم. مردم ما را آزار می دهند، اما خدا ما را هرگز تنها نمی گذارد. زمین می خوریم اما به یاری خدا باز برمی خیزیم و به پیش می رویم.

برخی اوقات ما خواسته ی خود راوند و عیسی مسیح در زندگی مان را میبینیم و می فهمیم. اما برای پولس این طور نبود. در راه دمشق او یک ملاقات مستقیم با عیسی مسیح داشت. این حقیقی است. اما پس از آن او هیچ گاه سخنان عیسی مسیح را فراموش نکرد و آنان را اجرا نمود به صورتی که از او جمله ای در کلیسا هایمان داریم که:

ما مرگ عیسی مسیح را همیشه در قلب هایمان به دنبال داریم و به وسیله ی آن عیسی مسیح نیز عشق خود را به قلب های ما می دهد. آمین.

**M.Hidden**